

خَلَقِيَاتُ مَا اِيْرَانِيَا



خلقیات ما، ایرانیان

بقلم :

سید محمد علی جمالزاده

از انتشارات

مجله مسائل ایران « شماره ۴ »



حق چاپ برای کتابفروشی فروغی محفوظ است

فروردین ۱۳۴۵

از این کتاب ۳۰۰۰ نسخه سرمایه کتابفروشی فروغی در چاپ شرق
پایان رسید

دستی از دور بر آتش دارند!

خواننده گرامی

با انتشار این قسمت از مقالات استاد گرامی جناب آقای سید محمد علی جمالزاده (بصورت کتاب) چهارمین نشریه مجله مسائل ایران به نام **خلفیات ما**، ایرانیان بدست شما میرسید. البته از طرف صاحب نظران اجتماعی ایران و آنهاییکه دردی از وطن و مملکت و اجتماع در دل دارند له و علیه مطالبی اظهار شد که نمونه بارز آن مطالب آقای دکتر رضا آراسته روانشناس و جامعه شناس ایرانی است که چندین سال است در آمریکا در دانشگاه ژرژ واشنگتن تدریس مینمایند و یکی از زمره جوانان فاضل و دانشمند ایرانی است که متأسفانه در آمریکا هستند و بیجامعه آنجا خدمت میکنند! و بقول عده ای از صاحب نظران ایشان هم مانند استاد محترم جناب آقای جمالزاده «دستی از دور بر آتش دارند!» و بنظر عقلای قوم و علمای اجتماعی ایران که در حال حاضر مشغول خدمت به جامعه ایرانی هستند باید لطفاً بایران بیایند و به مملکت و جامعه خود استفاده برسانند و این همه کوششها و نظریه های اجتماعی و انسانی عالی خود را در راه بهبود جامعه و اجتماع ایران و در راه پیشرفت

و بثمر رساندن انقلاب سفید اجتماعی شاهنشاه آریامهر که دنیائی از تفکر صحیح و اندرزهای دنیا پسندانه معظم له است استقبال نموده مجاهدت و کوشش نمایند . ما این توصیه را بتمام آنهایی که تحصیل و زندگی آنها مرهون کوشش و مجاهدت و خون جگر خوردن بیست و پنج ملیون ایرانی است و چشم انتظار بقدم این قبیل مردان متفکر و فاضل دوخته اند مینمائیم و امید است که مورد توجه و دقت آنها واقع شود و شعار زیرین را برای آنها درین کتاب باز میکنیم :

ای ایرانیانی که با سرمایه فضل و دانش خود در دانشگاه-
های دنیا مشغول تدریس میباشید به مملکت خود برگردید
زمان دگرگون شده ، انقلاب اجتماعی عظیمی در این مملکت
شروع شده که چشم دنیا بآن خیره شده است . شما هم برگردید ،
باین مملکت ، بآب و خاک ، و به اجتماع خود خدمت کنید .

مجله مسائل ایران

دیباچه

مجله «مسائل ایران» مقاله دور و دراز «خلقیات» مرا قابل و سزاوار دیده است که بصورت کتابی هم بچاپ برساند. از چنین حسن استقبالی کمال امتنان را دارم و آرزویم این است که مندرجات این کتاب که همیشه شیرین و دلپسند نیست و چه بسا ته مزه تلخی دارد خوانندگان را ملول و مکدر نسازد بلکه محرك آنان باشد که اندکی در صحت و سقم مطالب بیندیشند و بحکم «اِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» از معایب چشم بپوشند و اگر پاره‌ای از مطالب را خالی از راستی و حقیقت نیافتند بر آنچه موجب فساد و زشتی است نفرین بفرستند و اگر معتقد شدند که فساد مانع سعادت و ترقی است و قسمتی از امور ما نیز هنوز بفساد آلوده است محضاً لله و بمنظور تأمین سعادت و رفاه فرزندانمان در روزگار آینده قدمی در رفع فساد بردارند و لااقل در فسادهای مؤثر و عام‌الضرر شرکت مستقیم داشته باشند.

ملاحظه میفرمائید که از رفع فساد سخنی نمی‌رانم. علت آنست که فساد را در میان خودمان مرض مزمن بسیار قدیمی تشخیص داده‌ام که قرنهای مادی است در اثر استعداد سیاسی و مذهبی و خرافات و

موهومات اجدادی و نیاکانی بوجود ما استیلا یافته است و مانند هر مرض مزمن کهنه تا باسباب و علل واقعی آن دست نیابیم محال است که از عهدۀ علاج آن بر آئیم و چنین کاری، کار امروز و فردا نیست و مقدمات عریض و طویل مفصل لازم دارد که اصلاح اوضاع و احوال و کیفیات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و تربیتی متعدد و گوناگون مستلزم آنست. در هر صورت در گفتاری که موضوع این کتاب است خواسته‌ایم پاره‌ای از کیفیات این فساد را از زبان خودی و بیگانه نشان داده باشیم. امید است اینهمه بیانات دلخراش (که شاید گاهی خالی از غرض و مرض هم نباشد) ما را متنبه سازد و زیدۀ انصاف ما را بگشاید و بما بهتر بفهماند که مریض و علیل و بیماریم و احتیاج مبرم حیاتی و مماتی بمداوا و معالجه داریم.

از کارمندان «مسائل ایران» امتنان دارم که در صدد برآمده‌اند که این مقالات را بصورت کتاب هم بچاپ رسانند. از آقای **ظاهر رخشنده** صاحب امتیاز و مدیرمسئول با همت و عالی نیت مجله سپاسگزاری دارم که امور این کار را بعهده شناخته‌اند و همچنین زحمات آقای **محمد حسین تسبیحی** که زحمت و دردسر تصحیح نمونه‌های چاپخانه و تهیه فهرست‌های گوناگون را متحمل گردیده‌اند شایسته تشکر مخصوص است.

افسوس که نگارنده دیر خبردار شد که این مقالات را میخواهند بصورت کتاب بچاپ برسانند و در حقیقت بقول فرنگیها خود را در مقابل

امری دید که بمرحله اتمام رسیده بود و لهذا خوانندگان گرامسی از اغلاط و لغزشها و علی‌الخصوص پاره‌ای مکررات که در سلسله مقالات چندان عیبی شمرده نمیشد ولی ممکن است در طی کتاب دلپسند نباشد چشم خواهند پوشید و دعای خیرشان را منحصرأ متوجه صاحبان خیر یعنی استاد دانشمند آقای **ابراهیم خواجه نوری** مؤسس و بانی حقیقی «**سمینار مسائل ایران**» و آقایان نامبرده دیگر خواهند ساخت و ضمناً شادبشهای قلبی مرا نیز درین موقع که نوروز ۱۳۴۵ در پیش است خواهند پذیرفت.

سید محمد علی جمال‌زاده

ژنو، ۲۲ اسفند ۱۳۴۴

« خَلَقِيَّات » ما ، ايرانيان

« آينه گر عيب تو بنمود راست
خودشکن، آئينه شکستن خطاست »



بنزد من آن کس نکو خواه تست
که گوید فلان چاه در راه تست
هر آن کس که عيبش نگویند پيش
هنر داند از جاهلی عيب خویش
مگو شهد شیرین شکر فایق است
کسی را که سقمونیا لایق است
ز دشمن شنو سیرت خود که دوست
هر آنچه از تو آید بچشمش نکوست
وبال است دادن برنجور قند
که داروی تلخش بود سودمند
چه خوش گفت آن مرد دارو فروش
شفا بایدت داروی تلخ نوش
(سعدی)

(قسمت اول)

مجله « مسائل ایران » در شماره ۴ دوره دوم خود (اول بهمن -
۱۳۴۲) از « یاران صاحب نظر » خود تقاضا نموده است که « راجع
بخلقیات يك ایرانی امروز آینه تمام نمائی تهیه نموده برای استفاده هم
مشربان بدفتر مجله بفرستد ».

همچنانکه خود مجله تذکر داده است « این کار، گرچه ظاهراً ممکن است يك تفنن ادبی بنظر بیاید ولی در حقیقت فوق العاده مفید و برای ناظران مسائل ایران قابل استفاده میباشد . »

باید دانست که « يك نفر ایرانی امروز » از بسیاری جهات و بخصوص از لحاظ اخلاق و یا بقول « مسائل ایران » از حیث « خلیات » تفاوت زیادی با ایرانی دیروز و پریروز ندارد و لہذا عموماً آنچه را درباره ایرانیان دیروز و پریروز گفته اند درباره ایران امروز (با پاره ای تفاوت های غیر مهم) می توان صادق دانست و ازینرو میتوان چنین استنباط نمود که مقصود و منظور « مسائل ایران » همانا جمع آوری و نشان دادن داوریهائی است که از جانب بیگانگان (و حتی خودمانیها) در حق ما ایرانیان و بخصوص در باره اخلاق (یا « خلیات ») ما بعمل آمده است .

از قدیم الایام تا امروز و از هرودوت ابوالمورخین و کتزیاس و کزنهون یونانی گرفته تا مورخین روم غربی و شرقی و عربها و اقوام قدیمی دیگر حتی ارمنیها و چینیها تا برسد بزمانهای نزدیکتر و دوره توسعه روابط مناسبات بین المللی و آشنائی بیشتر بیگانگان با ایران در باره اخلاق و اطوار ما از خوب و بد و زشت و زیبا مطالب بسیار نوشته اند .

جمع آوری آن همه مطالب و مقولات و منقولات پراکنده کار آسانی نیست ولی شاید بتوان گفت از جمله کارهایی است که عاقبت روزی باید صورت پذیرد . چیزی که هست امروز اقدام بچنین عملی کاری نیست که

از جانب اکثر هموطنان ما پاداش نیکو و اجر بسزائی داشته باشد و بقول فرنگیها کاری خواهد بود « حق ناشناس » یعنی نه تنها تعبیر بخدمت نخواهد گردید بلکه در نظر بسیاری از هموطنان ما حکم گناه و خیانت را پیدا خواهد کرد که بچنین کاری دست بزند و بانی و فاعل چنین امری بگردد ممکن است بغیر از لعنت و نکوهش و نفرین مزد شستی نداشته باشد.

اما از طرف دیگر اگر درست دقیق شویم و با صداقت و مصلحت بینی واقعی قضیه را در ترازوی سنجش بگذاریم و بقول مولوی با دیده علت شکاف و بانظر سبب سوراخ کن در اسباب و علل عقب ماندگی خودمان بیندیشیم قطعاً باین نتیجه منطقی و معقول خواهیم رسید که همین معایب و نقایص اخلاقی است (حالا چه کار داریم که این معایب و نواقص (۱) چرا بوجود آمده و کی و از کجا بوجود آمده است) که مانند تخته سنگهای زمخت و خارهای مگیلان پر آزار و پر زیان قدم بقدم در طول مسیر و جاده ما راه ترقی و سیادت و رستگاری را بر ما دشوار ساخته است و رویهمرفته علت‌العلل اینکه ما ایرانیان با آن همه گذشته های تاریخی نتوانسته ایم شانه بشانه و هم‌کاب با ملت‌های نو خاسته جلو برویم

۱ - راقم این سطور «نقایص» و «نواقص» هر دو را تماماً در عبارت آورده است تا برساند که هر دو را صحیح میدانند و لو بزعم گروهی از دانشمندان که استعمال استمراری را از جانب اکثریت مردم میزان صحت و سقم قرار نمیدهند مجاز نباشد.

و همچنان که دارای صفات و مواهب معنوی و درونی تمدن هستیم از نعمات مادی و ظاهری آن نیز برخوردار باشیم همین معایب اخلاقی و امراض روانی ما بوده است و امروز هم اگر بخواهیم آرزوی قلبی خود را عملی بسازیم و در طریق ترقی و رفاه و عافیت قدمهای مؤثر برداریم قبل از همه چیز باید بدفع و رفع این موانع سهمناک پردازیم ولی از طرف دیگر چگونه امکان پذیر است که با دشمن شناخته بچنگیم و برعلت و مشکلی غالب آییم که بر ما مجهول مانده است و نخواسته ایم زیر بار قبول آن برویم، آیا ممکن است که انسان برای مرضی که حاضر نیست وجود آنرا در بدن خود تصدیق نماید و حتی درصدد نیست که در تشخیص علمی و فنی آن قدمی بردارد علاج و درمان بیابد.

در تورات آمده است که «انسان طبعاً دروغگوست» (۱) و رومیهای قدیم معتقد بوده اند که «انسان برای همجنس خود حکم گرگ را دارد» (۲) و مسیحیان به «گناه اصلی» که با فطرت انسانی سرشته است معتقدند و در کلام الله مجید خودمان هم انسان «ظلم و جهول» خوانده شده است و اولاد آدم همواره «جایز الخطا» بوده و خواهند بود و برآستی که «بی عیب خداست» و چنانکه هزار سال پیش ازین شیخ ابواسحاق کازرونی

۱- عبارت لاتینی این جمله مشهور است و ازینقرار میباشد:

« Omnis homo mendax »

۲- عبارت لاتینی این جمله از کلام پلوت شاعر مشهور رومی بدینطور است:

« Homo homini lupus »

از عرفای بزرگ ما فرموده :

« درین جهان هیچکس حتی بر گزیده ترین مردمان از گناه بدور

نیست » (۱) .

صفات پسندیده ایرانیان

درینصورت اگر بحق یا ناحق معایبی برای ما می‌شمرند نباید زیاد بر آشفته و متألّم باشیم . ما باید فکر کنیم که تمام بیگانگانی که با ما ایرانیان رفت و آمد و سروکار و نشست و برخاست و آشنائی پیدا کرده‌اند تقریباً همه بالاتقان و یک زبان گفته و نوشته‌اند که ما ایرانیان مردمی با استعداد و تمدن منش و خون گرم و با عاطفه هستیم و در معاشرت با دیگران دارای خاصیت‌های ممتاز بسیار مطلوب و دلپسندی هستیم که عموماً ستوده‌اند و رویهمرفته ما را کاملاً « مدنی » دانسته‌اند و ما را تیز هوش و سریع‌الانتقال و حاضر جواب و خوش مشرب و خوشمزّه و خوش سلیقه و با ذوق و خوش صحبت و خوش معاشرت شناخته‌اند و تقریباً همه بدون استثناء تصدیق نموده‌اند که ایرانی آدمی است بلند نظر و مبادی آداب و مهمان

۱- بنقل از کتاب بسیار عالی « فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه » در شرح حال شیخ ابواسحق کازرونی (۳۵۲ - ۴۲۶ هجری قمری) تألیف محمود بن عثمان (در سنه ۷۲۸ هجری قمری) بکوشش ایرج افشار (شماره ۵ از انتشارات « در راه دانش » ، طهران ، ۱۳۳۳ ش . صفحه سی و یک از مقدمه بقلم ایرج افشار) .

نواز و دست و دل باز و عموماً آبرومند که با سیلی صورت خود را گلگون نگاه میدارد و خلاصه آنکه مردم ایران را با قابلیت و با استعداد و صاحب لیاقت میدانند و سرباز ایرانی را از لحاظ قناعت و باندک راضی بودن و بقبول سختی و مشقت و حتی بشجاعت و از خود گذشتگی میستایند و روستائیان ایرانی را یعنی اکثریت کامل ساکنین آب و خاک این کشور را زحمتکش و قانع و وفا پرور و خوش باطن و با ایمان و اهل رضا و توکل میدانند. دانشجویان ما، در مدارس فرنگستان عموماً بالاتر از حد متوسط هستند و حتی عدهٔ نسبتاً قابل توجهی از آنها از جمله دانشجویان ممتاز بحساب می آیند و هزار و چهارصد سال پیش در حق ما گفته اند که «اگر علم در ثریا باشد مردمی از مردم پارس بر آن دست خواهند یافت».

و استقبالی که مردم ایران و بخصوص روستائیان از «سپاه دانش» کردند بخوبی علاقه و عشق ایرانیان را بعلم و دانش میرساند. همین اواخر در یکی از روزنامه های ایران میخواندم که يك نفر رعیت آخوند کوری را برای درس دادن به بچه هایش اجیر نموده است و میگفته است که گرچه ما خودمانیم و قدرت و استطاعت نداریم که گوشت بخوریم و این آخوند از ما گوشت تقاضا میکند و از هر کجا شده است برای او گوشت تهیه میکنیم که حتی المقدور بماند و بچه های من بی معلم و بی درس نمانند. آیا همین بیگانگان بصد زبان از سلیقهٔ ایرانیان بتحسین و تمجید سخن نرانده اند. آیا در کتاب نمیخوانیم که :

«حقاً که ایرانیها طبع شاعرانه دارند. از سردر اطاق و پرده اطاق و آئینه خلوتشان گرفته تا شانه ریش و طاس حمام و تخته بازی و سفره نمان و فرش زیرپایشان و حتی قاشق آش و شربتشان هر يك آیت و نمونه ایست از ذوق و شوق این مردم يك لا قبا که باشکم گرسنه و جیب خالی تکیه براریکه استغنا زده قدم را از کنگره عرش پائین تر نمیگذارند و سلطنت را در پا کبازی و سبکباری دیده پشمن کسلاه خویش را بصد تاج خسروی نمیفروشد.»

پروفسور براون که ایران و ایرانی را بهتر از هر کس میشناخت گفته است که در همین زمانهای اخیر ایرانیان در دو مورد چنان شجاعت و فداکاری و ایمان و جان نثاری از خود بمنصه ظهور رسانیدند که کاملاً زنده بودن و حق جوئی و جوانمردی آنها را باثبات رسانید یکی در موقع ظهور باب (۱) و دیگری در موقع انقلاب مشروطیت.

تمام مورخین طرز رفتار و بزرگواری اولین پادشاهان ایران را با دشمنان مغلوب و منکوب خود ستوده و میستایند و حتی دشمنان ما

۱- حکیم ودانشمند بسیار معروف فرانسوی **ارنست رونان** در کتاب **پرارچ خود «حواریون»** شهامت و ازجان گذشتگی هواداران سید علی محمد باب را در موقعی که بامر ناصرالدین شاه آنها را بقتل میرسانیدند با ایمان و رشادت فوق العاده هواداران حضرت مسیح در آغاز ظهور مسیحیت مقایسه نموده است.

یکی از ارکان اساسی تربیت ایرانیان قدیم را راست گوئی و احترام برآستی
شمرده‌اند و ادبیات فارسی ما که هزار سال عمر دارد یکی از شامخ‌ترین
کاخهای معنوی دنیا بحساب می‌آید که هر روز قدر و مقام آن بهتر و بیشتر
روشن میشود .

در بیست و چند قرن پیش ازین یونانیان دشمن خونی ما ایرانیان
بودند و با وجود این مورخ بزرگ آنها **هرودوت** که او را ابوالمورخین
خوانده‌اند بیست و چهار قرن پیش در حق ایرانیان چنین گفته است :

« ایرانی مجاز نیست از چیزی که عملش قبیح و غیر مجاز
باشد سخن براند و در نظر آنها هیچ چیز شرم‌انگیزتر از
دروغ گفتن نیست از دروغ گذشته قرض کردن هم در نزد آنها
بغایت زشت و مکروه است و برای این زشتی علتی که بیان
میکنند این است که میگویند آدم مقروض گاهی مجبور میشود
دروغ بگوید . »

تفاوت‌های اخلاقی ما با دیگران

شماره کتابها و مقالاتی که بیگانگان در حق ما و مملکت ما و
اخلاق ما نوشته‌اند برنگارنده معلوم نیست ولی همینقدر است که میتوان
با اطمینان خاطر گفت که صدها کتاب و هزارها مقاله و رساله نوشته و
انتشار داده‌اند . در بسیاری ازین کتابها و مقالهها و رسالهها درباره

اخلاق ما و پدران ما مطالب بسیاری از خوب و بد نوشته‌اند که متأسفانه باید از عان نمائیم که بدیها عموماً بر خوبیها می‌چربد. اما کدام ملت و قومی در دنیا وجود دارد که اخلاق و اطوارش از خوبی و بدی و زشت و زیبا ترکیب نیافته باشد. چیزی که هست بسیاری از خوبیها و بدیها و زشتی‌ها و زیباییها نسبت بزمان و مکان متفاوت و تغییر پذیر است و این معنی را حکیم بزرگ فرانسوی **پاسکال** (که در همین اوقات ملت فرانسه بیاد بود سیصدمین سال وفات او مراسم بسیار دامنه داری بعمل می‌آوردند) بنحو بسیار روشنی بیان نموده است که در سرتاسر جهان معروف است و بزرگان خود ما نیز مانند عطار و مولوی قرن‌ها قبل از پاسکال همان افکار و عقاید را با فصاحت تمام بیان نموده‌اند.

پس معلوم میشود که هر قوم و ملت و هر گروهی از مردم بجهت علل و اسباب متعدد و مختلف دارای اخلاق و اطواری میشود که چه بسا در نزد خودش پسندیده و مقبولست در صورتیکه مردم دیگری آنرا نمی‌پسندند و نکوهیده و مکروه می‌شمارند. مثلاً آیا تقصیری بر ما ایرانیان است اگر فرنگیها معمولی‌ترین تعارفهای ما را از قبیل «جانم» و «عزیزم» و «قربانت شوم» و «تصدقت کردم» و «فدایت شوم» که مانند «شرآمی» (۱) فرانسویها و «ماین لیبر» (۲) آلمانیها در حقیقت تعارف محض است و معنی و مفهومی ندارد بمعنای تحت‌اللفظی آن ترجمه میکنند و مایهٔ تعجب و

۱ - Cher ami

۲ - Mein Lieber

استهزاء قرار میدهند. ایرانی بجای لفظ « شما » برسم ادب و احترام « سرکار » و « سرکار عالی » و « جناب عالی » و « جناب مستطاب عالی » و « قربان » میگوید و بجای « من » از طریق تحقیر نفس خود و تعظیم طرف « بنده » و « فدوی » و « داعی » و « ذره بیمقدار » و « خاکسار » و غیره استعمال میکند و بجای « برو »، « بفرمائید » میگوید و بجای « بیا »، « تشریف بیاورید » مینویسد. آیا این عادات و رسوم را که سرتاسر لطافت و ادب است باید مورد طعن و طنز و مسخره قرار داد. فرنگیها خودشان هم در سوابق ایام بهمین طرز و اسلوب چیز مینوشتند و سخن میراندند و رفته رفته با توالی شهرور و سنوات کار را بر خود سهل گرفتند و نوشتن و گفتن را ساده‌تر ساختند و لابد حوادث دوران و جریان زمان ما را نیز روزی در همین راه و جاده خواهد انداخت چنانکه امروز هم آثار و مقدمات آن آشکار و عیانست اما ما نباید فریب حرفهای دیگران را بخوریم و تصور نمائیم که وقتی بجای « قبول دارم » میگوئیم « بچشم » و یا بجای « مرسی » فرنگی می‌گوئیم « دست شما را میبوسم » مرتکب معصیت کبیره شده‌ایم. فرنگیها وقتی بهم میرسند بیکدیگر دست میدهند در صورتیکه ما سلام میدهیم و طرف جواب سلاممان را با « سلام علیکم » میدهد و باید تصدیق کرد که با هوای گرم ایران و عرق کردن دستها سلام بردست دادن ترجیح دارد آنها برسم ادب کلاهشان را از سر بر میدارند در صورتیکه ما اگر کلاهمان (زمانی که دارای کلاه خودمانی خودمان بودیم) را

از سر در مقابل بزرگی بر میداشتیم علامت بی ادبی بود. ما ایرانیان عموماً پیدرمان « شما » می گوئیم و « شما » خطاب می کنیم، فرنگیها پیدرشان « تو » می گویند. آیا این اختلاف را می توان دلیل تقدم آنها بر ما قرارداد.

در ادبیات ما که از جمله بهترین ادبیات دنیاست صنعت تضمین و استقبال در شعر که در حقیقت نوعی از تقلید است در نزد شعرای ما فن و هنر بشمار میرود و حتی شاعر بزرگوار و بلند پایگاهی چون **حافظ** نه تنها **سعدی** را تضمین نموده است بلکه حتی مثلاً درین بیت مصراعى از سعدی را عیناً در شعر خود آورده است:

« سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست

کیست آن کش سر پیوند تو در خاطر نیست»

که تضمین ازین بیت سعدی است:

« کیست آن کش سر پیوند تو در خاطر نیست

یا نظر باتو ندارد مگرش ناظر نیست »

در صورتیکه تقلید در میان ادبای فرنگستان کار پسندیده‌ای نیست و از آن سخت احتراز میجویند. و هکذا شعرا و ادبای ما در اختیار موضوع برعکس فرنگیها ابداء اباء و امتناعی ندارند که همان موضوعی را اختیار نمایند (از قبیل « لیلی و مجنون » و « یوسف و زلیخا » و « شیرین و فرهاد » و غیرهم) که شعرای دیگر موضوع منظومه خود قراردادند.

جیمس موریه نویسنده انگلیسی در کتاب بسیار عالی خود « سرگذشت حاجی بابای اصفهانی » که از شاهکارهای ادبی دنیا بشمار می آید و منقدین بزرگ آنرا در ردیف « هزارویکشب » و « ژیل بلاس » می گذارند و بهترین توصیف اخلاقی ایرانیان است در همین کتاب در وصف تفاوتی که بین اخلاق ایرانیها و فرنگیها موجود است (و یا در زمان فتحعلیشاه موجود بوده است) شرحی دارد که از آن جمله است (۱).

« رفتار و کردار فرنگیها طابق النعل بالنعل با رفتار و کردار ما ایرانیان مخالف است . من بعضی را میگویم و توپاره‌ای را بر آن حمل و قیاس کن . فرنگیان بجای اینکه موی سر را بتراشند و ریش بگذارند ، ریش میتراشند این است که در چانه موندارند ولی سرشان چنان از مو انبوه است که گویا نذر کرده‌اند دست بآن نزنند . فرنگیان بر روی چوب می‌نشینند و ما بر روی فرش و زمین می‌نشینیم . فرنگیان با کارد و چنگال غذا می‌خورند و ما با دست و پنجه می‌خوریم آنان همیشه متحرکند و ما همیشه ساکنیم . آنان لباس تنگ میپوشند و ما لباس فراخ میپوشیم آنان نماز نمیگذارند و ما روزی پنج نوبت نماز می‌خوانیم نزد ما اختیار با مرد است و نزد ایشان

۱- بموجب ترجمه فوق العاده ممتاز میرزا حبیب اصفهانی که باشتباه

عموماً بشیخ احمد روحی لقب داده شده است .

بازن . زنان ما راست باسب سوار میشوند و زنان آنان یکوری .
 ما نشسته قضای حاجت می کنیم و ایشان ایستاده آنها شراب
 را حلال میدانند و کم می خورند و ما حرام می دانیم و بسیار
 میخوریم . اما آنچه مسلم است و جای انکار نیست این است
 که فرنگیان نجس ترین و کثیف ترین اهل زمینند چرا که
 همه چیز را حلال میدانند و همه جور جانور و حیوان را میخورند
 حتی خوک و سنگ پشت و قورباغه و خرچنگ را بی آنکه دلشان
 برهم بخورد . مرده را با دست تشریح می کنند بی آنکه بعد از
 آن غسل میت بجا آورند ، نه غسل جنابت دارند و نه تیمم
 بدل غسل .

میتوان قدم را بالاتر گذاشت و گفت در نزد ما ایرانیان مادامی که
 ادارات ما دارای انضباط کافی نگردیده است و چرخها و مهره ها بطور
 دلخواه و چنانکه شاید و باید نمی چرخد ، تعارف و پیشکس و روغنی که
 با آن سبیل را چرب می کنند و حتی رشوه (که اسم دیگرش را « بینه
 مسکوک » گذاشته اند و در حقیقت حلال هر مشکلی است و بدون آن بسیاری
 از مشکلات مردم تهیدست و بی عنوان هرگز راه حل نخواهد پیمود و چه
 کارها که معوق خواهد ماند) بغایت مفید است و بهمین ملاحظه قرنهاست
 که جزو عادات و رسوم ملی ما گردیده است و تقریباً حکم یک نوع عوارضی
 را پیدا کرده است که تمام ایرانیان مقدار و اندازه آنرا در دادن و

گرفتن و هکذا موارد استعمال و طرز شیوه اجرای آنرا مانند اصول دین و فروع دین میدانند و سینه بسینه از پدران بفرزندان و از اسلاف به اخلاف میرسد و هر کس در موقع ضرورت بدان متوسل می‌گردد و به شرایط آن عمل مینماید همچنانکه بدرخت دخیل می‌بندند و بامامزاده و سقاخانه شمع میبرند بوسیله همین تعارف و رشوه و پیشکش بسیاری از حاجات قضا و مشکلاتی زیادی آسان می‌گردد و رویهمرفته عوارض و رسوم غیر رسمی حکم همان پولی را پیدا کرده است که مسیحیان کاتولیک مذهب روزهای یکشنبه برسم خیرات و مبرات و سهم کشیش و کلیسا در ظرف تکدی پرسر و صدای آخوندهای خود میریزند و صدایشان هم در نمی‌آید. از طرف دیگری همین چیزی که ما اسم آنرا «رشوه» گذاشته‌ایم مادامی که حقوق و عایدات گروه انبوهی از کارمندان رسمی ما کفاف معاش و جواب آب و نان آنها و عیال و اطفال آنها را ندهد در حقیقت نوعی از صدقه و خیرات و حتی می‌توان گفت نوعی از بیمه‌های اجتماعی همگانی است که مردم حاجتمند بهمین نوع محتاج و مستحق خود میپردازند و جای دوری نمی‌رود و از کجا که ثواب هم نداشته باشد و آننگهی آیا مملکت و مردمی در دنیا میتوان یافت که در آنجا تعارف و پیشکش و رشوه وجود نداشته و شیئی مجهول باشد. اما فرق معامله در درجه شیوع و تواتر و توالی و اندازد و مقدار است. این نوع کارها در میان مارواج بیشتری دارد و در نزد آنها بلکه خیلی کمتر باشد اما فی حد ذاته در میان آنها نیز کم و بیش دیده میشود،

در صورتیکه در میان ما حکم نان حلال را پیدا کرده است و آبروان را . شنیدم که يك نفر آمریکائی که چندی در ایران زندگی کرده بود گفته بود درست است که حیف و میل و ریخت و پاش و ارتشاء در میان ما امریکائیها هم کم نیست ولی تفاوت معامله در این است که شما ایرانیان وقتی می‌خواهید کاری را انجام بدهید و پای دولت در میانست و مثلاً موقعی که باید پلی بسازید معمار و مهندس و مقاطعه‌کار و ادارات رسمی و غیر رسمی بدست و پا می‌افتند و رویهمرفته لا اقل نصف اعتباری را که برای این کار تخصیص داده شده است بجیب می‌زنند در صورتیکه در آمریکا بجای پنجاه درصد عموماً بده الی بیست درصد قانعند . مقصود این است که معایب اخلاقی وقتی از حدود معقولی (گرچه سوء اخلاق هر ذره‌اش خرواری عیب‌وزیان دارد) گذشت موجب خذلان و خانه خرابی و لعن و نفرین می‌گردد .

تغییر احوال ما ایرانیان

ما ایرانیان امروز باید کلاه خود را قاضی نموده ببینیم در صورتی که حتی در زمان فتحعلیشاه يك نفر از دانشمندان همین فرنگیها موسوم به **سرجان ملکم** که ما و مملکتمان را خوب می‌شناخته و حتی اولین کسی است که تاریخ جامع و عالمانه مملکت ما را نوشته در همان زمان در باب مملکت ما در سفرنامه خود نوشته است :

« آدم در ایران بندرت اشخاصی را می بیند که تهیدست باشند و باید اقرار نمایم که تا آنجائی که شخصاً توانستم تشخیص بدهم در تمام ممالکی که دیده ام ایران از تمام آنها کمتر گدا دارد »

امروز چنین سخن بنظر بسیار عجیب می آید و شاید خالی از اغراق نباشد اما گوینده هم آدم نادانی نبوده که زیاد بی اساس حرف بزند. در هر صورت اکنون باید دید چطور شد که کار ما ایرانیان که خود را عموماً آن همه با هوش و زرنگ و رند میدانیم و معتقدیم که کلاه بر سر فلک می گذاریم کارمان بجائی رسیده است که همین فرنگیها می گویند امروز در دنیا کمتر مملکتی پیدا میشود که بقدر ایران آدم گرسنه و گدا داشته باشد. مگر نه این است که ما با همین حرفهای غلط دل خودمان را خوش ساخته ایم و رفته رفته در مقابل اجناس خارجی دارو ندارمان در جیب و کیسه همین فرنگیهای که بعقیده ما ساده لوح و کودن و زودباور هستند رفته است. در این صورت آیا آنها زرنگ و رند و باهوشند یا ما گرسنه دلشادها. البته ممکن است که يك نفر حاج عبدالغنی در میان ما پیدا شود که در يك معامله خصوصى كلاهى هم سر طرف فرنگى خود گذاشته باشد ولى روپه مرفته همه كلاهها از نادانى و غرور بيجا بسر ما رفته است و هنوز هم ميرود و بلاشك مادامى كه نفهم و سست اخلاق بمانيم تمام دنيا ما را نفهم و سست اخلاق خواهند دانست و تا بتوانند نه تنها ما را خواهند دوشيد بلکه باصطلاح تو کو کمان خواهند رفت.

چنانکه در پیش مذکور گردید خارجیان عموماً ما ایرانیان را تیز هوش و حاضر جواب و خوش زبان و مجلس آرا و تو دل برو میدانند ولی این صفات بیشتر جنبه ظاهری دارد و چندان ربطی با حوال باطنی ندارد که اسم آنرا اخلاق (ویا «کارا کتر» که در فارسی کلمه‌ای که درست آن معنی را برساند گویا نداریم و خصال و جوانمردی و مردانگی درست آن مفهوم را نمیرساند) گذاشته‌اند و عبارتست از رعایت شرایط راستی و درستی و شرافتمندی و حقیقت گوئی و حقیقت جوئی و امانت و فداکاری و جرئت و شجاعت و شهامت و نیکوکاری و خیر خواهی و جوانمردی و متأسفانه ایرادی هم که بیگانگان بما میگیرند بطور عموم درباره همین اخلاق درونی است و بدبختانه وقتی این قبیل ایرادها تکرار بشود رفته رفته حکم «شناسنامه» را پیدا میکند و مارک بین المللی بر آن خورده میشود و بصورت «قولی است که جملگی بر آنند» در می‌آید و بیم آن میرود که امروز قضاوت دیگران در حق ما بهمین صورت در آمده باشد.

مردم دنیا مجبور نیستند که تنها صفات خوب و پسندیده ما را بستانند و در مقابل معایبمان لب فرو بندند.

در خاطر دارم هنگامی که سی و پنج سال پیش در برلن زندگی میکردم روزی میرزا رضاخان تربیت که اکنون سالیان دراز است که در شهر اسوان در جنوب مصر ساکن و معتکف گردیده است عصبانی و خشمگین با دارة روزنامه «کوه» آمد که در کتاب بزرگ لغت آلمانی (گویا

فرهنگ «برو کپوس» (در باره اخلاق ایرانیان مطالب بسیار زننده نوشته‌اند و از آن جمله ایرانیها را بدروغگوئی و نادرستی متصف داشته و بتجار آلمانی توصیه کرده‌اند که در معامله و دادوستد با ایرانیان بسیار هوشیار و محتاط باشند ، تربیت (خدا او را حفظ کند) بسیار بر-آشفته بود و شرحی هم بر رسم پرخاش با داره آن فرهنگ نوشت که دیگر نمیدانم تأثیری نمود یا نه و نتیجه‌ای بخشید یا نبخشید . و همچنین مکرر شنیده شده است که در بعضی از شهرهای فرنگستان که جوانان ایرانی در آنجا زیاده مردم شهر حاضر نیستند اطاق بانها اجاره بدهند (۱) و خودم میدانم که در یکی از کانتونهای سویس تنها وقتی حاضر میشوند که دختر بجوانان ایرانی بدهند که آن جوان قبلاً مبلغی در صندوق اداره کدخدائی سپارد که اگر احیاناً دختر در ایران ناراضی و ناراحت بود بتواند برای مراجعت بمملکتش از آن مبلغ استفاده نماید .

حالا باید دید که آیا باتمام این مقدمات میتوان منکر شد که ما ایرانیان در قبال صفات و خصلتهای ممدوحی که داریم و عموماً مورد تصدیق خودی و بیگانه است هیچ عیب و نقصی در کارمان نیست. اگر بخواهیم پابروی حق گذاشته منکر بشویم نه تنها به بی انصافی متصف خواهیم شد بلکه ستم بخود و بفرزندان و ملک و ملت خود خواهیم کرد .

۱- باید اعتراف نمایم که خودم شخصاً ندیده‌ام ولی بکرات از خودی

و بیگانه شنیده‌ام .

افراط و تفریط و تعصب و بی انصافی دردی را دوا نمیکند . ما باید اعتراف نمائیم که ایرانیان هم مانند همه مردم دنیا تر کیب و معجوننی هستند . از خوبی و بدی وزشتی و زیبائی و اگر در میان ما ایرانیان افرادی را (که بد بختانه تعدادشان کم نیست) سراغ داریم که برستی شایسته نام شریف آدمی نیستند و بالتمام اهل حلق و جلقند و بجز پول که اسمش را « بینه مسكوك » گذاشته اند و بغیر از مقام و اعتبار بیچ چیز دیگری اعتنا ندارند در عوض گروه انبوه خلق ازین عوالم بدور است . در اینجاست که شاید اشخاص بدین بگویند که « عفت بی بی از بی چادری است » و « خدا خرا دید و شاخس نداد » و همین افراد سر بزیر و معقول هم اگر میدان بدستشان بیفتد بیداد خواهند کرد و شناوران قابلی هستند که آب نمی بینند و الا در کار ظلم و عدوان شناگران قابلی از کار در خواهند آمد . در جواب خواهیم گفت که بیشتر مردم دنیا همین حال را دارند و اگر اثرات تربیت عالمانه و عاقلانه مستمر و طولانی در میان نباشد و ترس از قانون و مؤاخذه هم بر طرف گردد چه بسا ابلیسهای آدم روئی که نقاب از صورتشان خواهد افتاد و قیافه ناهنجارشان نمایان خواهد گردید .

چهار راه کردار

اکنون باید دید در مقابل آنچه دیگران در حق ما گفته اند و نوشته اند و میگویند و مینویسند ما باید چه واکنش و عکس العملی نشان بدهیم و

وظیفه و خیر و صلاح ما در اختیار کدام طریقه است و باید چگونه فکر کنیم و بچه طرز و ترتیبی رفتار نمائیم .

در جواب این سؤال میتوان گفت که برای ما سه طریقه امکان پذیر

است بقرار ذیل :

اول - تجاهل و تغافل

یعنی چنان وانمود کنیم که از همه جا بی خبریم و نمیدانیم و نمیخواهیم بدانیم که دیگران در حق ما چه گفته اند و باز چه میگویند و همچنانکه تا بحال اگر هم خوانده و شنیده ایم بروی بزرگوار خود نیاورده ایم و گفته ایم « جواب ابلهان خاموشی است » ازین بیعدنیز آنچه را در حقمان میگویند و مینویسند نادیده و ناشنیده بینداریم و زیرسبیل در کنیم و همانطور که در گذشته مورد توجهی قرار نداده زیر گوشی در کرده ایم ازین پس نیز بهمین رویه مرضیه یا غیر مرضیه رفتار نمائیم و باصطلاح محلشان نگذاریم و یک گوش را در و گوش دیگر را دروازه کنیم و آنچه را از گوش میشنویم از گوش دیگر بیرون بیندازیم و کلام معروف را که « اگر همه را آب میبرد ما را خواب میبرد » ورد زبان قرار بدهیم و بگوئیم تا دندشان نرم شود آنقدر بگویند تا زبانشان خسته و آرواره شان از کار بیفتد .

دوم - انکار

یعنی بزنییم بزیرش و بگوئیم تمام این حرفها از بیخ دروغ است و ما ایرانیان مردم بسیار با اخلاقی هستیم و آنچه در باره ما و فساد اخلاق ما میگویند سرتاسر دروغ و بی اساس است و سرسوزنی مبنی بر حقیقت نیست . البته این طریقه کار را آسان میکند ولی ابداً فایده و نتیجه ای نخواهد داشت و اولین جوابی که بما خواهند داد این است که پس چرا دولتهای شما یکی پس از دیگری مبارزه با فساد را جزو مواد اساسی برنامه خود قرار میدهند و خلاصه آنکه همین سعی و کوشش ما را نیز در انکار بدیهیات باز یکی از معایب و نواقص اخلاقی ما بشمار خواهند آورد و جز آنکه بارمان سنگین تر بوده فایده ای بدست نخواهیم آورد .

سوم - تلافی

یعنی ما هم معامله بمثل نمائیم و یکی را دوتا برویش بگذاریم و پشیمان بدهیم و چه در صحبتهای خودمانی و چه در مذاکرات و مباحثاتی که در مجالس و محافل و چه در نوشتجات خودمان حساب پاک کنیم و در کتاب و رساله و روزنامه پته سیئات اعمال آنها را بروی آب بیندازیم و حق یا ناحق جلو زبان و قلم را رها ساخته ، غث و سمین و راست و دروغ عمل بمثل نموده هر چه بقلم و زبانمان آمد در حقشان دریغ نداریم و حسابی دق دل را خالی کنیم و بگوئیم « کلوخ انداز را پاداش سنگ است » .

چهارم - تعقل

یعنی عمل کردن بدستور فکر و بحکم و دلالت عقل و استدلال .
 باید اندیشه دور بین و فکر صحیح و معقول و قضاوت استوار را چراغ راه
 خود قرار بدهیم و کلاهمان را قاضی بسازیم و از خر شیطان عصبانیت
 و کج خلقی پیاده شویم و ببینیم عقل (و انصاف) چه حکم می کند و
 خیر و صلاح ما در چیست و خلاصه آنکه ره چنان برویم که رهروان
 رفته و میروند .

حالا ببینیم کدام يك ازین طرق چهار گانه در نفع و صلاح شماست .

تغافل و تجاهل

تا آنجائی که عقل سلیم و انصاف حکم می کند طریقهای اول و
 دوم وسوم بنظر نمیآید که در خیر و صلاح ما باشد و تصور نمیرود که
 در تمام دنیا کسی پیدا شود که آنها را معقول بشمارد .

تغافل و تجاهل شیوه دیرینه غیر مرضیه ماست و تا حدی بدان خو گرفته
 ایم و حتی میتوان گفت طبیعت ثانوی ما شده است و در حقیقت همان شیوه ایست
 که به كَبْك نسبت میدهند که سر را زیر برف پنهان میسازد و خیال می کند
 چون خودش نمی بیند کسی هم او را نمی بیند . ما میتوانیم محل نگذاریم
 و اعتنائی نشان ندهیم و با پوست کلفتی که بمرور ایام بر ایمان پیدا شده
 است در مقابل تهمت و افترائی شاندها را بالا انداخته بگوئیم آنقدر